

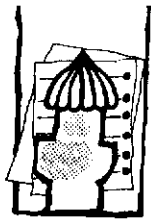
تدوین حدیث (۴)

منع تدوین حدیث؛ توجیه‌ها، نقد‌ها

محمد علی مهدوی راد

با آن چه در مقاله‌های پیشین به اثبات رسید و اسناد و دلایل آن گزارش گردید، روشن شد که حدیث در زمان رسول الله (ص) نگاشته می‌شده است و آن بزرگوار بر ثبت و ضبط آن تأکید می‌ورزیده‌اند. صحابه رسول الله (ص) نیز حدیث را می‌نگاشتند و برخی از آنان بر ثبت و ضبط تأکید می‌ورزیده‌اند. از سوی دیگر روشن است که نگارش و ثبت حدیث - بلکه نشر و نقل حدیث - پس از رسول الله (ص) منع شده و برخی - چنان که خواهد آمد - به لحاظ نشر حدیث از سوی حاکمان، سیاست شده‌اند. از آن چه پیش‌تر آوردیم روشن شد که این منع پایه و اساس شرعی ندارد، بدین معنا که مانعان در کار خویش مستندی از رسول الله (ص) نداشته‌اند، از این روی در کار خویش هرگز به کلامی از پیامبر استناد نکرده‌اند و ما پیش‌تر و به هنگام نقد روایات منع و برای روشن ساختن بی‌پایگی آن سخن‌ها از جمله به این حقیقت استناد کردیم.^۱ اکنون باید بنگریم منع تدوین چگونه آغاز شد، ریشه در کجا داشت و چه سان بگسترده، و کسانی که چنین اقدامی را شایسته دانسته‌اند، آن را چگونه توجیه کرده‌اند؟

۱. فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۳۴



آغاز منع تدوین

جریان منع کتابت و تدوین حدیث و به دیگر سخن، عدم لزوم نگارش و ثبت و ضبط گفتار رسول الله (ص) چونان اندیشه ای در ذهن کسانی، ریشه در زمان رسول الله (ص) دارد. قریشیان - حال به هر انگیزه ای - بر این پندار بودند و کتابت کلام رسول الله (ص) را روا نمی دانستند، عبد الله بن عمرو بن عاص می گوید:

من هر آن چه از پیامبر می شنیدم می نوشتم و با این کار می خواستم از تباهی آن ها جلوگیری کنم. قریش مرا از این کار باز داشتند و گفتند: «هر آن چه از پیامبر می شنوی می نویسی، و حال آن که پیامبر بشری است که در حال خشنودی و ناخشنودی سخن می گوید؟...»^۲

برخی از پژوهش گران بخشی از این نقل را (رسول الله بشر يتكلم في الغضب والرضا) نشان انگیزه این موضع گیری قریشیان در برابر کلام رسول الله (ص) دانسته اند، بدین معنا که آنان از این که سخنانی از پیامبر نشر شود که از سر خشنودی درباره کسانی و از سر خشم درباره کسانی گفته شده است، تن می زدند و عملاً این حرکت، نوعی آینده نگری برای حراست از موقعیت افراد و زدودن موانع برای دستیابی بر قدرت و حاکمیت بود.^۳ گو این که این تحلیل چندان دور از واقع نمی نماید، به ویژه با توجه به برخورد قریشیان با پیامبر (ص) در آستانه رحلت، و نصوصی که می تواند انگیزه های سیاسی آن

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تقييد العلم، ص ۸۱-۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین،

ج ۱، ص ۱۰۶. پیش تر این حدیث را آورده ایم: فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۱۷

۳. معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۳، برخی از پژوهش گران سخنانی از این دست را در زمان رسول

الله (ص) از جمله نشات گرفته از کینه برخی از قریش دانسته اند که گرچه به ظاهر عنوان اسلام را یدک

می کشیدند اما در باطن از اعتقاد استوار به رسول الله (ص) و آیین او برخوردار نبودند و حسد و کینه

آنها گسترش نام و کلام رسول الله (ص) را بر نمی تابید. به آن چه در متن آوردیم نویسنده هوشمند

مصر آقای سعید ایوب نیز راه برده است بنگرید به: معالم الفتن، ج ۱

ماجرارا بنمایاند. اما گفتنی است که واقعیت ذهنی بسیاری از قریشیان درباره پیامبر (ص) دقیقاً چنین بوده است؛ یعنی آنان نه تصور درستی از جایگاه نبوت داشته اند و نه درك درستی از اهمیت و جایگاه کلام آن بزرگوار.

در آستانه رحلت رسول الله (ص)

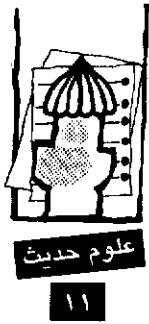
به هر حال، این اندیشه یک بار دیگر نیز، به گونه ای ناهنجار، شگفت انگیز و اسف بار در آستانه رحلت رسول الله (ص) ظهور یافت، ابن عباس می گوید:

چون پیامبر (ص) در آستانه رحلت قرار گرفت، و در خانه کسانی بودند از جمله عمر بن خطاب، پیامبر فرمود: "بزار نوشتن بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید." عمر گفت: درد بر پیامبر چیره گشته است، کتاب الهی را پیش خود دارید و کتاب الهی ما را بسنده است...^۴

پیش تر آورده ایم^۵ که در نقل های مختلف، «ان الوجد قد غلب علی رسول الله...» آمده است و در نقل هایی که گوینده آن یاد نشده آمده است که او گفت: «هجر رسول الله» و یا «ان رسول الله بهجر...». این موضع گیری، بی گمان از جمله برای چاره جویی در شکل دهی جریان پس از پیامبر (ص) بود، اما پیش تر از هر چیزی نشان آغازین موضع صریح سیاست بازان جامعه نوپای اسلامی است در جهت رقم زدن سیاست و ثقافت آینده جامعه اسلامی.

به هر حال، با این همه، توان گفت که قبل از استقرار خلافت خلیفه اول، جریان منع کتابت و تدوین حدیث جدی نیست، و از عدم تدوین حدیث و منع نگارش آن به طور

۴. صحیح البخاری؛ ج ۱، ص ۵۴؛ صحیح مسلم؛ ج ۳، ص ۱۲۵۸؛ شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۱؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۵۵ (چاپ مؤسسه الرساله؛ ج ۵، ص ۳۵۱)؛ النص والاجتهاد، ص ۱۵۲؛ صراع الحرية فی عصر المفید، ص ۸۸، با منابع بسیار؛ الايضاح، ص ۳۵۹؛ فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۲۸
۵. فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۲۸-۲۹ (و منابعی که در پانوشته آورده ایم).



عملی اثری نمی توان یافت. نصوص تاریخی نشان آن است که خلیفه اول نیز حدیث را می نگاشته است، آهنگ منع، پس از نگارش و ثبت آن بوده است. در منابع حدیثی و تاریخی از عایشه نقل کرده اند که:

پدرم بانصد حدیث از گفتار رسول الله (ص) جمع کرده بود، شبی خوابید و اما آرام نداشت، من اندوهگین گشتم، و از ناآرامی اش سؤال کردم، چون آفتاب برآمد، گفت: دخترم احادیثی که نزد تو است بیاور، آوردم، آتش فرا خواند و آن ها را بسوزاند...

و نیز آورده اند:

ابو بکر پس از رحلت رسول الله (ص) مردم را گرد آورد، و گفت: شما از رسول الله (ص) سخن ها گزارش می کنید و در آن ها اختلاف می کنید، پس از شما اختلاف ها بیش تر خواهد شد. از رسول الله (ص) چیزی نقل نکنید و اگر کسی از شما سؤال کرد، بگوید: بین ما و شما کتاب الهی است، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید.

آن چه ابو بکر را ناآرام کرده بود چه بود؟ و مردم در آغازین روزهای پس از پیامبر (ص) در نقل چه چیزهایی اختلاف کرده بودند و اختلاف داشتند. آیا این گزارش تأمل برانگیز نیست؟! به آن روزگاران جز مسئله خلافت و پیشوایی، مورد دیگری جای گفت و گو داشت؟! این سخن ابو بکر نوعی هم آهنگی با آهنگ آن که نگاشتن را در آستانه رحلت رسول الله (ص) جلو گرفت، نیست؟! ذیل کلام ابو بکر شگفت انگیز است؛ و یاد آور کلام معجز شمیم رسول الله (ص) که فرمود:

به زودی مردی تکیه زده بر مسند قدرت، چون سخن من بشنود، گوید: «بينا وبينكم كتاب الله - عز وجل - فما وجدنا فيه من حلال استحللناه، وما وجدنا فيه من حرام حرّمنا، الا، وان ما حرم رسول الله (ص) مثل ما حرم الله؛ بين ما و

شما کتاب الله هست، حلال اش را حلال و حرام آن را حرام می دانیم. هان! بدانید، آن چه را پیامبر حرام بدانند چنان است که خداوند حرام داشته است.^۷

این کلام در منابع بسیار و از طرق گونه گون، فراوان نقل شده است و بر ژرف نگران تردیدی را باقی نمی نهد که رسول الله (ص) در آینه زمان، موضع مسند نشینان خلافت را می نگرد و مردمان را به بیداری و قائل فرامی خواند. بیهقی گویا از این منظر نگریسته که آن را افزون بر «سنن» در کتاب ارجمندهش دلائل النبوة نیز آورده است؛ و شیخ محمد ابوشهبه پس از نقل حدیث نوشته است:

این حدیث به لحاظ نقل ثابت است و استوار و محتوای آن نیز چنین است و عقل

و درایت، و قرآن کریم مؤید آن.^۸

تلاش در تحریف معنای حدیث

آن چه آوردیم روشن است و بی نیاز از بیان و غیر قابل تردید. چرا که «اریکه» را لغویان، تخت سلطنت، تخت آذین بسته، نشیمن گاه پستی دار، یا مطلق تخت معنا کرده اند،^۹ شافعی نیز آن را چنین تفسیر کرده است^{۱۰} که روشن است کنایه از مسند نشینی و تکیه بر قدرت است. و تعبیر «یوشک» نیز نشان آن است که تحقق این شعار زودرس است؛ و ذیل کلام ابوبکر دقیقاً هم گون با پیش گویی رسول الله (ص) است؛ و کسی جز او - که به لحاظ تاریخی بر روزگار رسول الله (ص) نزدیک باشد چنین سخنی بر زبان نرانده است، این ها و جز این ها تردید باقی نمی نهد که پیامبر اکرم از آن کلام، ابوبکر را مراد کرده بوده است.

۷. مسند احمد بن حنبل ج ۴، ص ۱۳۱ (چاپ داراحیاء، ج ۵، ص ۱۱۶)؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص

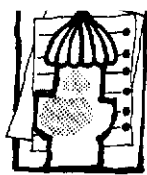
۶۱۰؛ سنن دارمی ج ۱، ص ۹۶؛ سنن بیهقی (السنن الکبری)، ج ۹، ص ۵۵۶؛ دلائل النبوة و

معرفة احوال صاحب الشریعة، ج ۶، ص ۵۴۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۱

۸. دفاع عن السنة، ص ۲۱۶

۹. العین، ج ۵، ص ۴۰۴؛ النهایة ج ۱، ص ۴۰۱؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۱۲۲

۱۰. الرسالة، ص ۹۱



اما کسانی کوشیده اند بگویند: «مراد مترفهان شادخواری هستند که خوش نشین اند و دانش را از جایگاه اصلی آن فراموش می‌گیرند.»^{۱۱}

روشن است که این تفسیر بسی دور از واقع است، تدبیر در آهنگ کلام رسول الله (ص) به روشنی نشان آن است که آن کس تکیه زده بر قدرتی است که توان امر و نهی دارد و از مردم می‌خواهد که در گشودن گره‌ها و یافتن پاسخ سؤال‌ها به قرآن مراجعه کنند و از مراجعه کردن به حدیث پیامبر تن‌زنند؛ آیا خوش نشینان تکیه زده بر پشتی در درون خانه‌ها چنین اند؟ و آیا سیاق کلام پیامبر این است که بگوید چه کسانی آگاهی‌ها را از کجا می‌گیرند؟ نقل‌های مختلف آن که در منابع گونه‌گون ارائه شده که به روشنی نشان این است که مصداق کلام رسول الله (ص) یک نفر است و او آهنگ منع از مراجعه به کلام پیامبر را دارد و نه جز آن.

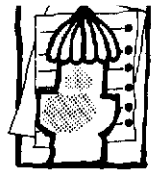
در روزگار عمر

منع نشر و تدوین حدیث به روزگار خلافت عمر شدت یافت و او با تمام توان از نشر و تدوین حدیث جلو گرفت، با این‌که در آغاز می‌نوشت و بر ضبط و ثبت حدیث اهتمام داشت. گویا مسلمانان بیانیه ابوبکر و موضع وی را چندان جدی نگرفته بودند و افزون بر علی (ع) و باورمندان به شیوه و راه وی، کسان دیگر نیز بر تدوین و نشر حدیث همت می‌گماشتند، ابن سعد می‌نویسد:

احادیث به روزگار عمر بن خطاب فراوان گشته بود، او از مردمان خواست تا احادیث نگاشته شده را بیاورند؛ و چون چنین کردند، دستور داد بسوزانند.^{۱۲}

۱۱. ابو عبد الله محمد بن احمد قرطبی این تفسیر از حدیث را از حمد بن محمد خطابی، از محدثان بزرگ اهل سنت نقل کرده است (الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸)، و برخی از پژوهشگران معاصر آن را پذیرفته و نقل کرده‌اند (دفاع عن السنة، ص ۱۰؛ دراسات حول القرآن والسنة، ص ۱۱۶).

۱۲. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰ (ترجمه قاسم بن محمد بن ابی بکر).



عمر کسانی از محدثان کوفه را از جمله «قرظة بن کعب» را به مدینه فرامی خواند و به آنان دستور می دهد که از نقل و نشر حدیث خودداری کنند،^{۱۳} از این روی آورده اند که چون «قرظه» از این سفر بازگشت هرگاه از او نقل حدیث را می خواستیم، می گفت: عمر ما را از آن نهی کرده است،^{۱۴} و قرظه خود گفت: پس از آن من هرگز سخنی از رسول الله (ص) نقل نکردم.^{۱۵}

خطیب بغدادی آورده است که:

عمر بن خطاب را خبر رساندند که در میان مردم کتاب ها و حدیث هایی است؛ آن را خوش نداشت، آن گاه گفت: هان مردم! به من رسیده است که در میان شما کتاب هایی به هم آمده است، استوارترین آن ها دوست داشتنی ترین است نزد خدا. همگان کتاب ها را به نزد من آورند تا من درباره آن ها اظهار نظر کنم. مردمان چنین پنداشتند که می خواهد بدان ها بنگرد و با حقیقتی بسنجد تا در میان نگاهشته ها چند گانگی نباشد، اما چون کتاب ها را آوردند آن ها را طعمه آتش ساخت.^{۱۶}

در نقل های دیگری آمده است که عمر آهنگ نگاهشتن «سُنن» را داشت، او در این باره با اصحاب پیامبر به رای زنی پرداخته است، و آنان روا داشته اند که نگاهشته شود، اما عمر پس از یک ماه تأمل به این نتیجه رسیده است که حدیث، کتابت نشود.^{۱۷} آن چه آوردیم از یک سوی نشان آن است که قبل از منع عمر از کتابت حدیث، در میان مردم نگاهشته های فراوانی بوده است. و از سوی دیگر این که عمر در منع می اندیشد، و با

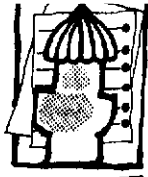
۱۳. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۴-۵؛ المستدرک، ج ۱، ص ۱۸۲؛ جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۹۹۸

۱۴. همان، ج ۱، ص ۷؛ همان.

۱۵. جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۹۹۸

۱۶. تقييد العلم، ص ۵۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۸۸ (با اندکی اختلاف).

۱۷. همان، ص ۴۹؛ جامع بیان العلم وفضله، ج ۱، ص ۲۷۵ و ۲۴۷



صحابیان به رای زنی می پردازد و پس از آن آهنگ منع می کند و در این منع به هیچ روی به مستندی شرعی استناد نمی کرد، نشان آن است که در این تصمیم، او فقط اندیشه استبدادی خود را به اجرا گذاشته است؛ بدین حقیقت برخی از پژوهشیان عامه نیز راه برده اند، آقای شیخ محمد، محمد ابوزهو نوشته است: «منع حدیث، دیدگاه عمر بود که با توجه به وضع مردم آن روزگار، آن تصمیم را گرفت.»^{۱۸} و چنین بود که متخلفان را به ضرب شلاق و یا زندان سیاست می کرد، عبد الرحمن بن عوف می گوید:

عمر بن خطاب از تمام بلاد اسلامی، عبد الله بن حذیفه، ابودرداء، ابوذر، عقبه بن عامر و برخی دیگر از اصحاب را فراخواند، و گفت: این احادیث چیست که در بلاد می گسترید؟ گفتند، ما را از پراکندن حدیث باز می داری؟!

گفت، نه! در پیش من باشید، تا زنده ام جدا نشوید، ما بهتر می دانیم چه چیز را از شما فراگیریم و چه چیزی را وانهیم، بدین سان آنان تا عمر زنده بود از وی جدا نشدند!^{۱۹}

چنین شد که بسیاری از حدیث گفتن تن زدند،^{۲۰} و بسیاری جز در نهران گاه ها، حدیث نقل نکردند.^{۲۱} شعبی گفت: تحقیقاً کاپیتور علوم اسلامی

دو سال [یا یک سال و نیم] با عبد الله بن عمر نشستیم و هرگز نشنیدم که او سخنی از پیامبر باز گوید.

و سائب بن یزید گفت:

«با سعد بن ابی وقاص، حج گزاردم، و تا بازگشت به مدینه از وی حتی یک سخن از رسول الله (ص) نشنیدم.»^{۲۲}

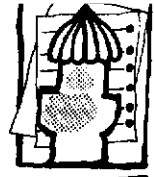
۱۸. الحدیث و المحدثون، ص ۱۲۶

۱۹. کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۹

۲۰. ینگرید به: جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۲۶۸ به بعد، باب کراهیه کتابه العلم و تخلیده فی الصحف.

۲۱. همان، ص ۲۸۱

۲۲. سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۹-۶۰



و چنان که پیش تر آوردیم، اگر کسی جز این انجام داد و کار وی به حکومت رسید، سیاست شد. ذهبی آورده است که:

«عمر، ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری را به زندان افکند و گفت شما

از پیامبر فراوان حدیث نقل می کنید.»^{۲۳}

بدین سان، عمر از نشر حدیث جلو گرفت و از این که کلام رسول الله (ص) تدوین شود مانع شد؛ و هماره تأکید کرد که حدیث را ننویسید، و کم تر حدیث بگویند^{۲۴} و بر بلاد اسلامی بیابیه نوشت که از این روش هرگز روی برنتابند و اگر کسی نگاهشته ای دارد آن را محو کند.^{۲۵}

روزگار عثمان

عثمان که از شورای آن چنانی سر برآورد؛ با پذیرفتن یکی از شرایط مهم آن، که عبد الرحمن بن عوف فراز آورده بود، بر مسند قدرت نشست، یعنی «ادامه شیوه شیخین در خلافت»؛^{۲۶} بی گمان نمی توانست راهی جز راه آن ها رود، بدین سان درباره حدیث و

۲۳. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷
۲۴. تاریخ ابن کثیر (البدایة والنهاية)، ج ۸، ص ۱۰۷

۲۵. جامع بیان العلم وفضله، ج ۱، ص ۲۷۵؛ تقييد العلم، ص ۵۲

۲۶. عمر در آخرین لحظات زندگی خود، شورایی پرداخت تا اعضای آن، سرنوشت خلافت را پس از وی رقم زنند. چگونگی ترکیب شورا، نتیجه ای جز سر برآوردن عثمان نداشت و این نکته از نظر تیزبین علی (ع) دور نبود که فرمود: ... حتی مضی لسبیله، جعلها فی جماعة زعم انی احدهم فی الله والشوری ... ابن عباس نیز به فراست، این نیم کاسه زیر کاسه را دریافته بود ... در آن وانفسای اندیشه سوز عزت شکن، عبد الرحمن دست به سوی علی دراز کرد، با تویبعت می کنم، که بر کتاب و سنت پیامبر عمل کنی و از روش شیخین پیروی کنی، علی (ع) آخرین شرط را نپذیرفت و گفت: ... کتاب خدا، سنت پیامبر (ص)، اجتهاد و آگاهی خودم و نه روش شیخین ... و عثمان پذیرفت و یک بار دیگر حق به مسلخ تزویر و ستم رفت و ذبح شد و «حق خلافت» پاس داشته نشد و «خلافت حق» سامان نگرفت. بنگرید: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۸؛ خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، ص ۲۶۶؛ فروغ ولایت، ص ۲۴۹؛ علی بن ابی طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، ص ۴۱۱ به بعد.



نشر و تدوین آن گفت: «هیچ کس را روا نیست که حدیثی را که به روزگار ابوبکر و عمر نشنیده است*، گزارش کند.»^{۲۷}

با این همه گویا به هنگام خلافت عثمان، اندکی تسامح در نقل حدیث روا شده است و کسانی از مدینه نمی توانستند بیرون بروند، بیرون رفته اند و زندانیان آزاد گشته اند، اما آیا همه می توانستند حدیث بخوانند، و سخن رسول الله (ص) نقل کنند، هرگز! بنگرید:

ابوذر نزد جمره وسطی نشسته بود؛ مردم بر گرد او جمع بودند، سؤال می کردند

و پاسخ می شنیدند. مردی کنارش ایستاد و گفت: مگر از فتوا دادن منع نشده اید

؟ ابوذر سر بالا گرفت و گفت: تو بر من رقیب هستی؟ این را بدان! که اگر

شمشیر را بر این جا نهید - اشاره کرد به گردن - و بدانم که قبل از آن که کارم را

بسازید، می توانم کلمه ای از رسول الله (ص) را بگویم، آن را خواهم گفت.^{۲۸}

ابوذر به خاطر پرده دری ها و صراحت گویی ها و افشاگری ها علیه حاکمیت و

پراکندن کلام رسول الله (ص) در مقابل مفسران و عالمان دریاری، چون کعب الاحبار،

تبعید می شود به شام، تا در زیر برق شمشیر معاویه آرام گیرد، اما چنین نمی شود،

جاسوسان معاویه جای در جای دنبال او بودند و به مردم فرمان داده بودند که هرگز همراه او

نشوند، چنین است که احنف بن قیس می گوید:

به شام رفتم و نماز جمعه به جای آوردم، مردی را دیدم که هر کس به او می رسید از

وی کناره می گرفت، نماز خواند و کوتاه خواند، کنارش نشستم و گفتم: بنده خدا

تو کیستی؟! گفت: ابوذر. گفت: و تو؟ گفتم: احنف بن قیس هستم! گفت: از

* آیا این کلام روشن گر این نیست که به روزگار شیخین، احادیثی نقل می شده است. اما چگونه احادیثی؟ روشن است؛ آن چه در تایید دستگاه خلافت بود و در توجیه اعمال آن ها و در جهت پرکردن خلا فکری جامعه، بدان گونه که حاکمیت روا می دانست، اسرائیلیات و ...؛ در همین مقاله اشاراتی بدین نکات خواهد آمد.

۲۷. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۶؛ منتخب کنز العمال (هامش مسند احمد بن حنبل)، ج ۴، ص ۶۴

۲۸. همان، ج ۲، ص ۱؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۳۲

کنارم برخیز تا به تو شری نرسد. گفتم: چگونه؟ گفت: معاویه فریادگری روانه کوی و برزن کرده است و او چنین فراز آورده است که: «هیچ کس با من نه نشیند.» عثمان به سرنوشتی که رفتارش بر او رقم زده بود دچار شد، و روزگاری گذشت و معاویه با نیرنگ و ستمگری بر حکومت چنگ انداخت و همانند سلف خود بیانه صادر کرد که: هرگز سخنی از رسول الله (ص) نقل نکنید جز آن چه به روزگار عمر نقل شده است.^{۲۹}

چرا؟ این همان بیانیۀ عثمان است و نتیجه روشن، یعنی هر آنچه با حاکمیت و سلطه هم سوی است گزارش شود و جز آن نه، و به عبد الله بن عمر پیام فرستاد که: «اگر به من گزارش دهند که تو حدیث می گویی بی گمان گردنت را می زنم.»^{۳۰} و چنین است گزارش کسانی دیگر چون عبد الله بن عمرو بن عاص که گفت: «این امیران، ما را از حدیث گویی نهی کرده اند.»^{۳۱} بدین سان معاویه نیز بر راه اسلاف خود رفت و جز روزگار اندک حاکمیت حق؛ و حاکمیت علی (ع) عملاً نقل و تدوین حدیث به طور رسمی جلوگیری شد؛ با این تفاوت که به روزگار حاکمیت بنی امیه، و به ویژه روزگار معاویه، دامنۀ منع و جعل بگسترده، و معاویه با بیانیۀ ها از یک سوی، ناقلان فضایل علی (ع) را مهدور الدم اعلام کرد و از سوی دیگر به وضع و جعل دستور داد و در همین حال و هوا بود که «اسرائیلیات» نیز بگسترده.^{۳۲}

امیران و هم سویان با امیران

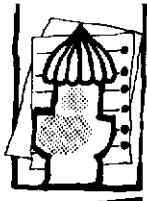
پیش تر آوردیم که برخی از صحابیان این منع را برنتابیدند و از هر فرصتی برای پراکندن حق

۲۹. مسند احمد بن حنبل، ج ۴

۳۰. وقعة صفین، ص ۲۲۰؛ الغدير فی الكتاب والسنة والادب، ج ۱۰، ص ۳۵۲

۳۱. الغدير (به نقل از المستدرک، ج ۴، ص ۴۸۶)؛ الاسرائیلیات و اثرها فی التفسیر، ص ۱۵۱ (به نقل از احمد بن حنبل، همان، ج ۱۰، ص ۹۱).

۳۲. به همه این موارد به هنگام بحث از آثار منع تدوین، خواهیم پرداخت.



بهره گرفتند. اکنون این را نیز بگوییم که حاکمیت، نقل را بر امیران روا دانسته بود، و روشن است که چرا؟! و نیز کسانی که با امیران هم سوی بودند و با ضرب آن‌ها می رقصیدند. عمر به کسی [گویا ابن مسعود] که فتوا می داد و حدیث نقل می کرد، گفت: تو امیر نیستی، و این کار، امیران را رسد. ^{۳۳} و چون از عبد الله بن عمر می پرسیدند، می گفت: به سوی امیر شوید و از وی پرسید. ^{۳۴} هشام بن عروه نیز می گوید که چون از پدرم سؤال می شد، می گفت: پاسخ، ویژه سلطان است. ^{۳۵} و زید بن ثابت نیز فتوا در برخی امور را ویژه معاویه می دانست و ... ^{۳۶}

افزون بر اینان، حاکمیت به کسانی نیز اجازه داده بود فتوا صادر کنند و حدیث بگویند، از جمله عایشه. ^{۳۷} عایشه به جهاتی میدان دار فتوا بود، ^{۳۸} از این روی کسانی از جمله زید بن ثابت بدو حسد می ورزیدند. زید بن ثابت که در هم سوئی و هم گامی وی با حاکمیت و گام‌های او در استوار سازی پایه‌های حکومت، روشن است و هموست که این اثر گفته است:

عثمانی بود، و در نبردهای علی (ع) وی را همراهی نکرد. ^{۳۹}

و درباره او آورده اند که:

عثمانی بود، و مردمان را بردشنام دادن به علی (ع) ترغیب می کرد. ^{۴۰}

بدین سان طبیعی است که او مسند قضا و افتا را به عهده داشته باشد و ریاست قضا، فتوا و قرائت را به روزگار عمر و عثمان. ^{۴۱} و چنین است عبد الرحمن بن عوف که اجازه

۳۳. المصنف، ج ۸، ص ۳۰۱ و ج ۱۱، ص ۳۲۸؛ اخبار القضاة، ج ۱، ص ۸۳؛ الصحيح من سيرة النبي

الاعظم، ج ۱، ص ۷۹

۳۴. الترتيب الدرابة (نظام الحكومة النبوية)، ج ۲، ص ۳۶۷

۳۵ و ۳۶. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ص ۷۸-۸۰

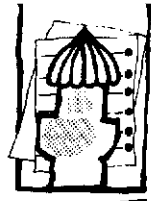
۳۷. طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۱۸۹

۳۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۵

۳۹. اسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۳۴۸

۴۰. بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۹۶

۴۱. الصحيح من سيرة النبي الاعظم (به نقل از حياة الصحابة، ج ۳، ص ۲۸۸)؛ الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۷۵



دارد، آن چه از پیامبر (ص) شنیده است واگوید و بر اساس آن فتوا دهد.^{۴۲} ابو موسی اشعری نیز چنین است،^{۴۳} و ابو هریره که عمر، ابتدا به شدت با این که حدیث نقل کند مخالفت می کند^{۴۴} و سپس اجازه می دهد.^{۴۵}

بدین سان حدیث گویی و تدوین آثار و مآثر رسول الله (ص) در بوته منع ماند، و حاکمان پس از وی که بر مردم حکم می رانند، به جز روزگار علی (ع)، مردمان را از نقل و نشر و تدوین حدیث بازداشتند، و کسان معدودی هم سوی و هم رای با حکومت توانستند، حدیث گویند، فتوا صادر کنند، و کسان بس اندکی آن جو حاکم و دستور حکومت را برنمایند و حدیث گفتند و به تدوین آن همت گماشتند. اکنون بنگریم آنان که به منع تدوین و نشر حدیث همت گماشتند چه توجیه و دلیلی بر این کار داشتند و یا بهتر بگوییم آنان که کوشیده اند تا این عمل را توجیه کنند، چه توجیهاتی پرداخته اند.

۱. آمیختگی سره با ناسره

آوردیم که شعار منع حدیث گویی را اولین بار ابوبکر فراز آورد، در کلامی که پیش تر نقل کردیم در ذیل آن آمده است *حقیقتاً کاتبان علوم رسولی*

عایشه می گوید به پدر گفتم: چرا سوزاندی؟ گفت: در هراس ام که بمیرم و احادیثی از کسی که بدو اطمینان کرده ام در پیش من باشد و به واقع بدان گونه که نقل کرده نباشد [یعنی اطمینان من ناروا باشد و نقل وی ناستوار].

در سخن دیگر خلیفه در جمع مردم گفته بود:

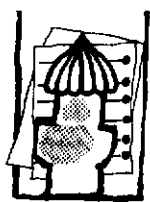
در آن چه از پیامبر نقل می کنید اختلاف دارید و مردم پس از شما بیش تر اختلاف خواهند کرد، بنابراین هرگز از رسول الله (ص) حدیث نگویند، کتاب خدا شما

۴۲. حیات الصحابة، ج ۳، ص ۴۹۶ (به نقل از الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۴۰).

۴۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵۳۴، ح ۱۹۰۱۱

۴۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۰ به بعد.

۴۵. همان. ص ۶۰۳؛ السنة قبل التدوین، ص ۴۵۸؛ الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱، ص ۸۴



را بسنده است.

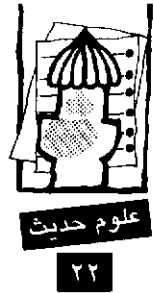
اگر آن چه نقل شده است از خلیفه باشد، به واقع بسی شگفت انگیز است و اگر توجیه گران، آن را تراشیده اند و بر ذیل کلام وی افزوده اند و یا بدو برساخته اند، شگفت انگیزتر.

نقد این دیدگاه

عایشه می گوید: پدرم آن شب تا صبح دگرگون بود و غمناک و صبح گاه چنان گفت. اولین سؤال این است که، ابوبکر بر آن چه از دیگران گرفته بود مطمئن نبود، از این روی بر همه آتش افکند چرا؟! بخش هایی را که مستقیم نقل کرده بود چرا آتش زد؟ آیا می شود باور کرد با آن همه ادعای نزدیک بودن با رسول الله (ص) بیش ترین نقل های وی با واسطه بوده است؟! دو دیگر آن که، ابوبکر می گوید می ترسم به آنان که اطمینان کرده ام، درست نقل نکرده باشند، سؤال این است که مگر احتمال کذب و سهو در خبر، خبر را از اعتبار می افکند؟ نتیجه این سخن از اعتبار انداختن خبر ثقه نیست؟ بدین سان نمی توان به آن چه در اختیار داریم تکیه کرد و در هر آن چه نقل شده است باید بدیده تردید نگریست. آن چه پیش تر ثابت کردیم که حدیث به روزگار رسول الله (ص) نوشته می شده است و آن بزرگوار بدان امر کرده بود، خلیفه این را می داند یا نمی داند؟! آیا این نوعی رویارویی با موضع رسول الله (ص) نیست؟ سه دیگر این که، این سخن ابوبکر را اگر باورمندان به وی، بپذیرند، لازمه اش این است که محتوای صحاح و مسانید را یک سر تباه سازند، چون در همه، نااستواری نقل محتمل است. گویا خلیفه از سیره عاقلان، و مسلمانان در عمل به سخن عادل و ثقه خبر ندارد. و نمی داند که پیامبر در نبردها و ... بدان خبرها تکیه می کرد و لزوم و ارسی را فقط در خبر فاسق روا می داشت.

طرفه آن که خلیفه در آن چه نقل کرده است، کذب و نااستواری را روا می داند، و با اینکه، این همه را از صحابه نقل کرده است، پس کسانی چون ابو حاتم رازی و ابن حجر عسقلانی و ... صحابه را یک سر عادل دانسته اند و از کذب، شک و تردید به دور!^{۴۶} و

۴۶. الجرح والتعديل، ج ۱، ص ۷؛ الاصابة، ج ۱، ص ۱۶۲



مآلاً چنان که ابن اثیر گفته است؛ هر گونه جرح در سخن و شخصیت آن‌ها ممنوع تلقی شده است.^{۴۷} این داوری‌ها یکسر همه در تضاد با گواهی خلیفه است درباره شخصیت و سخن صحابیان، و گویا ابوبکر صحابه را بهتر از ابن حجر و... می‌شناخته است!!

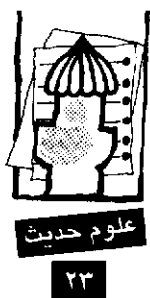
افزون بر آن چه یاد کردیم، از یاد کرد این نکته نمی‌شود گذشت که آقای خلیفه در آن چه در اختیار داشت، شک داشت و شک وی، حدیث را در دیدگاه وی از اعتبار می‌افکند، در نزد دیگران چطور؟! آیا چون در اعتبار آن تردید داشت آتش زدن آن‌ها و تباه کردن میراث رسول الله (ص) روا بود. خلیفه می‌توانست گزارش احادیث را مجاز بداند و بر دیدگاه خودش در تردید و شک تأکید کند و... با توجه به این که بارها تأکید کرده‌ایم که منع نقل و تدوین به هیچ روی مستند شرعی نداشت. در سخن دیگر خلیفه، اختلاف مردم در نقل‌ها انگیزه‌ای برای فرمان «لاتحدثوا عن رسول الله» و تأکید بر این که قرآن ما را بسنده است!

نخست آن که، رسول الله (ص) که امر بر نقل و تدوین کرده بود، و معلمان و مبشرانی به بلاد می‌فرستاد، به این اختلاف دیدگاه‌ها و نقل‌ها هم توجه داشت، از این رو تأکید بر استوارگویی و به دوری از دورخ تأکید می‌کرد؛ خلیفه چرا بر خلاف سیره پیامبر (ص) عمل می‌کند؟ خلیفه می‌توانست با توجه دادن به این گونه‌گونی نقل‌ها آن‌ها را به استوارگویی فراخواند، و با تشکیل لجنه‌ای و روشن ساختن احادیث استوار، به سنجش احادیث دیگر با آن سخن‌ها دستور دهد، با توجه به این که به روزگار ابوبکر هنوز مردم و مسلمانان پراکند نشده بودند و این کار به درستی عملی بود.

دیگر این که آن چه خلیفه نگاشته بود چه بود؟! سخنانی بود ناکارآمد و غیر مرتبط با زندگی انسان و احکام الهی؟! که یکسر چنین بودن آن‌ها بعید است! و اگر چنین نبود و بسیاری مشتمل بر احکام و مسایل مرتبط با زندگی بود- که از پیامبر نقل شده بود- چرا تباه ساخت؟! و دستور به تباهی آن داد.

و بالاخره شگفتا از کلام پایانی وی که «بین ما و شما کتاب الهی است» و ما بدان پیش‌تر اشاره کردیم و اینک، بگذریم از این که گفتار بلندی چون حدیث «ثقلین» عدم

۴۷. اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۱۰



امكان انفكاك اين دو را نشان می دهد و پیوند تنگاتنگ این دو با هم انکار ناکردنی است، فقط یک سخن از پیشینیان را در نقد این کلام بیاوریم و بگذریم:

عمران بن حصین^{۴۸} از سنت رسول الله (ص) سخن می گفت، مردی به

پاخاست و گفت: هان! ابا نجیه، با ما از قرآن سخن بگو!

عمران به او گفت: تو و یارانت قرآن را می خوانید، آیا از نماز و احکام و حدود

آن، از زکات در طلا، شتر و گاو و دیگر اموال و چگونگی های آن می توانید بر

پایه قرآن سخن بگویید؟! می نگری که در محضر قرآنی، اما حقایق بسیاری بر تو

پوشیده است.^{۴۹}

در نقل دیگری آمده است:

عمران بن حصین گفت: تو مرد ناآگاهی هستی، آیا در کتاب الهی میایی که باید

نماز ظهر را چهار رکعت و آهسته خواند؟ سپس از نماز و زکات سخن گفت، و

پرسید: آیا چگونگی این ها را در کتاب خداوند می یابی؟ این ها در کتاب خداوند به

اجمال آمده است و سنت رسول الله (ص) چگونگی آن ها را تفسیر کرده است.^{۵۰}

به پندارم این مطلب روشن تر از آن است که نیازمند تفصیل بیش تر باشد، و بعید می نماید

که آقای خلیفه بدین نکته و نکته های دیگر توجه نداشته باشد، از این روی تردیدی نیست که آن

چه وی را غمناک ساخته بوده است و تا سحرگان اندیشیدن بدان، خواب را از چشمانش ربود،

باید نکته ای دیگر و راز و رمزی دیگر داشته باشد که پس از این بدان خواهیم پرداخت.^{۵۱}

۴۸. از صحابیانی که در سال فتح خیبر، اسلام آورد و به روز فتح مکه پرچم «خزاعه» را به دوش داشت.

وی به سال ۵۲ هـ. ق. در بصره درگذشت (اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۸۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲،

ص ۵۰۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۸۷؛ زعماء حول الرسول، ج ۲، ص ۱۳۸۸).

۴۹. الکفایة فی علم الروایة، ص ۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۰۹

۵۰. الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، ج ۱، ص ۳۹؛ الموافقات فی اصول الشریعة، ج ۴، ص ۲۶

۵۱. به این موضوع، در مقاله دیگر نیز پرداخته ام. نک: مجله میراث جاودان، شماره ۱۱ و ۱۲ و ۳۳ به

بعد، مقاله «تاریخ تفسیر».

۲. جلوگیری از ترك قرآن و اشتغال به غیر آن

مانعان در توجیه عمل منع و توجیه گران عمل آنان در توجیه منع تدوین و نشر حدیث، گفته اند: منع از حدیث گویی و تدوین سخن رسول الله (ص) چارچوبی برای حراست از ساحت قرآن و جلوگیری از اندراس قرآن بود؛ که مردمان با اشتغال به غیر آن، از قرآن روی برنتابند و جایگاه والای قرآن با روی آوردن به حدیث در ذهن و زبان مردمان ضربه نپذیرد و شعاع قرآن در جامعه فرو نکاهد. خلیفه دوم در بخشی از آن چه پیش تر به نقل از وی آوردیم گفته است:

من آهنگ آن را داشتم که حدیث را بنویسم، اما امتهایی را من را یاد آورد که بر گفتار پیامبران روی آوردند و بدان مشغول شدند و کتاب الهی را فراموش کردند، به خدای سوگند کتاب الهی را با چیزی در نمی آمیزم.^{۵۲}

این توجیه خلیفه را برخی از عالمان و محدثان پذیرفته و در توجیه عمل خلیفه آورده اند، خطیب بغدادی نوشته است:

ثابت است که پیشینیان بدان جهت که مردمان با اشتغال به غیر قرآن از کتاب الهی روی برنتابند، کتابت را ناروای دانستند.^{۵۳}

از پژوهش گران معاصر آقای دکتر نورالدین عتر نیز این تحلیل و توجیه را پذیرفته و نوشته است:

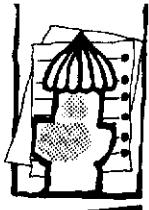
به نظر ما آن چه می تواند منع تدوین را توجیه کند، ترس از ترك قرآن، یا روی آوردن به غیر قرآن است.^{۵۴}

آقای اکرم ضیاء العمری نیز در ضمن توجیه ها، این دیدگاه را آورده و به «رامهرمزی» نیز نسبت داده است.^{۵۵}

سنت رسول الله (ص) مفسر و مبین قرآن است، بدین سان آیا می توان تصور کرد که
۵۲. تقیید العلم، ص ۴۹؛ جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۲۷۴؛ المصنف، ج ۱، ص ۲۵۷. در برخی نقل ها، جمله پایانی سخن چنین آمده است: «... والله لا اشوب کتاب الله بشئ اهدا».
۵۳. همان.

۵۴. منهج النقد فی علوم الحدیث، ص ۴۳

۵۵. بحوث فی تاریخ السنة المشرفة، ص ۲۹۱



روی آوردن به سنت از قرآن باز می‌دارد و آن را به نسیان می‌سپارد، «کلمة حق یراد بها الباطل». تاکید بر قرآن در این سیاست چیزی جز نفی سنت - به لحاظی که پس از این خواهیم گفت - نیست، مگر نه این است که سنت هم گون قرآن است (اوتیت القرآن ومثله معه) و بخش عظیمی از آن در ترغیب به فهم قرآن و تشویق در جهت درك قرآن و یافتن چگونگی دست یابی به آموزه های قرآن است. اکنون آیا اگر کسانی به این همه روی آورند، از قرآن روی برمی‌تابند و یا در فهم قرآن، گامی فراتر برداشته و تلاشی ژرف تر خواهند کرد.

شگفتا، این سخن را کسانی می‌گویند که صحابه را تا سر حد «عصمت» فراز می‌آورند، و عدالت آنان را یکسر می‌گسترند، و خطا و اشتباه و تردید را بر آن‌ها رو نمی‌دارند، آیا این گونه کسان قرآن را ترك می‌کردند؟! یعنی حرام قطعی روشن را مرتکب می‌شدند؟ باور به این مطلب طعن بر صحابیان نیست؟ آیا می‌توان تصور کرد که صحابیان که بی‌گمان در میان آنان، دل‌دادگان به حق و قرآن‌مداران استوار اندیش، کم نبودند، با روی آوردن به حدیث از قرآن روی برمی‌تافتند؟! و تابعین چنین می‌کردند؟ آیا این به گونه‌ای توهین به مسلمانان نیست؟ «کیرت کلمة تخرج من افواههم ان يقولوا الا کذبا ...»

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تأملی در یک سخن

آن چه از خلیفه آوردیم که از یک سو، نشان منع تدوین بود و تباه‌سازی نگاشته‌های حدیثی، و از سوی دیگر، توجیه و تحلیل منع حدیث‌گویی و تدوین - که نقل‌های آن بسیار و عباراتش گونه‌گون است - از جمله در برخی از آن نقل‌ها آمده که خلیفه پس از آنکه روایت‌ها را طعمه آتش ساخت، گفت:

«مشناة کمشناة اهل الکتاب»

در منابع آمده است: «مشناة کمشناة». محققان بر این باورند که «مشناة» است و نه «مشناة»،

بدان گونه که ابتدا نقل کردیم.^{۵۶} اکنون چگونگی این عنوان را در فرهنگ یهودی بنگریم:

۵۶. الصحيح من سیرة النبی الاعظم، ج ۱، ص ۵۹؛ بحوث مع اهل السنة والجماعة، ص ۹۷؛ الاسلام

عقیده و شریعة، ص ۴۹۲

عالمان یهودی در یک تقسیم بندی کلی به «قراؤون» و «ربانیون» تقسیم می شدند، گروه اول بدین ویژگی شناخته می شدند که بر کتابت باور نداشتند؛ و جز تورات مصدري برای معرفت نمی شناختند، بر خلاف گروه دوم که به تدوین و نگارش باور داشتند و «تلمود» را که نگاشته ای بود از روایات شفاهی، چونان تورات می پذیرفتند. «تلمود» مجموعه ای بود از «مشناة» که روایات شفاهی بود و شرح آن «جمار» که چون یک جا جمع شد به تلمود نام بردار گشت. ۵۷

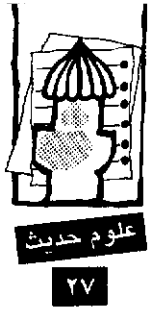
بدین سان - چنان که برخی از پژوهشیان احتمال داده اند -^{۵۸} بعید نمی نماید که خلیفه این دیدگاه (ننوشتن به جز کتاب الهی) را از آقای «کعب الاحبار» که پیوندی ناگسستی با خلیفه داشت و خلیفه او را چونان گشاینده ای برای گره های فکری و پرسش هایش پذیرفته بود، برگرفته باشد و با شعار «مشناة کمشناة اهل الکتاب» بر این پندار رود که احادیث باید به همان گونه در تبادل شفاهی بماند و نگاشته نشود، که صد البته سپس از این موضع نیز بازمی گردد و کتابت و نشر را یکسر جلو می گیرد.

نکته دیگر در کلام خلیفه، مانند سازی سنت رسول الله (ص) به «مشناة» یهودیان است که گزارش ها و تفسیرهای عالمان یهودی بوده است و نه کلامی وحیانی، از این روی «قراء» آن ها را از وضع و جعل فقهای اسرائیلی می دانستند و شایستگی کتابت به آن ها نمی دادند تا در برابر کتاب الهی مصدري نباشد. آیا خلیفه با این مانند سازی، کلام رسول الله (ص) را نیز دارای چنین جایگاهی می داند و نه فراتر از آن، و مآلاً لزومی در ثبت و نگارش آن نمی بیند؟^{۵۹} یا این که اندیشناکی او از نشر حدیث رسول الله (ص) در گستره

۵۷. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۲ (یونان باستان)، ص ۶۷۵؛ الطلاق فی شریعة السماء وقانون الارض، ج ۱، ص ۱۱۰؛ جهان مذهبی، ج ۲، ص ۶۰۲؛ بحوث مع اهل السنة والجماعة، ص ۹۷ (به نقل از الفکر الدینی الاسرائیلی، ص ۷۹).

۵۸. الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۱، ص ۲۷ (پاورقی چاپ اول)؛ بحوث مع اهل السنة والجماعة، ص ۹۷

۵۹. برخی از پژوهشیان به این باور عمر درباره سنت رسول الله (ص) تصریح کرده اند: تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)، ص ۸۲



جامعه و ایجاد مشکل در حکومت، او را بدین سوی سوق داده بود، نکته‌ای است تأمل برانگیز که به بخشی از آن پس از این خواهیم پرداخت. این را نیز بیفزاییم که واژه «سنت» برای گفتار رسول الله (ص) به روشنی در میان مسلمانان شناخته شده بود و تعبیر یاد شده و مانند سازی آن با سنت را اولین بار خلیفه دوم طرح می‌کند.^{۶۰}

کتابی هم سنگ «کتاب الله»!

برخی از مانعان از تدوین، در توجیه و تحلیل سخن خود، گاه چنین آورده‌اند که این منع به لحاظ پیراسته سازی کتاب الهی از همگون‌های دیگر و جلوگیری از آن بوده است که در ذهن و زبان مردم، کتابی دیگر هم سنگ کتاب الله قرار گیرد. از پیامبر (ص) نیز آورده‌اند که پس از نهی فرمود:

«کتاب مع کتاب الله، امحضوا کتاب الله و اخلصوه»؛^{۶۱}

کتابی همسنگ با کتاب خداوند؟! کتاب خداوند را یک دست سازید و آن را از

جز آن بپرايید.

ما صدور چنین سخنی را بعید نمی‌دانیم، اما بر این باوریم که رسول الله (ص) این سخن را در پیراسته سازی کلام الهی از اندیشه‌های دخیل، فرموده و بر این تأکید کرده است که دیگر هیچ سخنی و گرچه به پندار این که از کتاب‌های پیشین است، هم سنگ این سخن نیست. به دیگر سخن، شواهد و قراین بسیاری نشان آن است که کسانی از صحابیان سخن و یا سخنانی از تورات و ... می‌یافتند و شگفت زده می‌شدند، و آهنگ نشر می‌داشتند، که رسول الله (ص) دریافته و منع کرده است و بر این نکته تأکید کرده است که هیچ سخنی هم سنگ کتاب الله نیست.^{۶۲} نمونه‌هایی را بیاوریم:

عبد الله بن ثابت انصاری می‌گوید: عمر بن خطاب به محضر رسول الله (ص)

۶۰. الاسلام عقیده و شریعة، ص ۴۹۲؛ السنة النبویة و علومها، ص ۱۸

۶۱. تقیید العلم، ص ۳۴

۶۲. المصنف، ج ۱۰، ص ۳۱۳ (از جابر)؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۶

آمد با نگاشته هایی از تورات، و گفت: برادری از بنی قریظه را دیدم؛ او برای من بخش هایی از تورات را نگاشت، نمی خواهید برای شما بخوانم؟! چهره پیامبر دگرگون گشت. عمر را به این حالت پیامبر آگاه کردند، آن گاه عمر گفت: به ربوبیت خداوند و دین بودن اسلام و رسالت محمد خشنودم. پیامبر آرام گرفت و فرمود: به خدا سوگند، اگر موسی در میان شما باشد، و شما از او پیروی کنید و مرا وانهید، گمراه خواهید شد. شما از میان امت ها بهره من هستید و من از میان پیامبران بهره شما.^{۶۳}

در نقل دیگری آمده است:

عمر، نگاشته ای از تورات به عربی سامان داد و آن را به محضر پیامبر آورد و همی خواند، چهره پیامبر دگرگون شد، مردی از انصار گفت: هان فرزند خطاب! وای بر تو، چهره رسول الله (ص) را نمی نگری. آن گاه پیامبر فرمود: از اهل کتاب چیزی نپرسید؛ که آنان گمراه اند و شما را هدایت نخواهند کرد، آنان یا حق را تکذیب می کنند و یا باطل را تصدیق. به خدای سوگند اگر موسی در میان شما می بود، جز پیروی از من برای او روا نبود.^{۶۴}

در گزارش دیگری آمده است:

عمر، به نگاشته ای از اهل کتاب دست یافت، آن را بر پیغمبر خواند، پیامبر (ص) خشکمین شد و فرمود: هان پسر خطاب! به حماقت دچار شده، درباره این ها به حیرت افتاده اید؟! به خدا سوگند من حقایقی پیراسته و سپیده گشا آورده ام، از آنان مهرسید...^{۶۵}

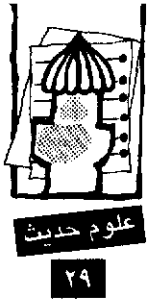
در گزارش دیگری به نقل از عمر آورده اند که گفت:

به نگاشته ای از اهل کتاب دست یافتم و او را بر پوستی نگاشتم [و به محضر

۶۳. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۱۰، ص ۴۲۰

۶۴. همان، ص ۴۲۱

۶۵. همان، ص ۴۲۰



رسول الله (ص) فرمود: آن چه بر دست داری چیست؟ [گفتم]: کتابی است که نگاشته ام تا بر دانشم بیفزایم. پیامبر (ص) خشمگین شد، بدان سان که چهره اش به سرخی گرایید، سپس مردم را فراخواند که در مسجد گرد هم آیند. انصار گفتند: پیامبر خشمگین گشته است. سلاح! سلاح! مردم آمدند به طوری که مسجد آکنده از جمعیت شد و منبر را حلقه زد. آن گاه پیامبر فرمود: هان مردم! به من گفتار جامع و فرجام حقایق داده شده است؛ حقایق پیراسته و سپیده گشایی را برای شما آورده ام، به حیرت نیفتید و به متحیران نزدیک نشوید.^{۶۶}

این نقل ها فراوان است و در منابع بسیاری گزارش شده است.^{۶۷} این گونه نقل ها از یک سو، نشان آن است که جامعه اسلامی آن روز به اندیشه های دخیل، آلوده بوده است و از سوی دیگر، نمایان گر آن است که کسانی با در نگرستن بدان ها شگفت زده می شدند و بدان ها روی می آوردند و پیام رسول الله (ص) به واقع جلوگیری از آمیختن قرآن با هر آن چیزی است که به مقدار کتاب الهی هم سنگ قرآن تلقی می شود و نه امر به عدم کتابت حدیث، البته خلیفه پیش تر از هر کس در چنین حال و هوایی بوده است، از این روی بر این باوریم که تاثیر خلیفه از اندیشه های یهود در عدم کتابت حدیث بعید نمی نماید. آن چه تا بدین جا آوردیم سخنی بود در برخی از توجیه ها درباره عدم کتابت حدیث و نقد آن، در شماره آینده با بحث از دیگر توجیه ها مطلب را پی می گیریم.

۶۶. المصنف، ج ۱۰، ص ۴۱۹؛ تقييد العلم، ص ۵۲، و نیز ر.ك: جامع بيان العلم وفضله، ج ۲، ص ۸۰۶
۶۷. نقل های مختلف را بنگرید در: المصنف، ج ۱۰، ص ۴۱۹ به بعد و ج ۹، ص ۴۷؛ جامع بيان العلم وفضله، ج ۲، ص ۸۰۵؛ النهاية في غريب الحديث والاثار، ابن اثير، ج ۵، ص ۲۸۲؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۴۱۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۶؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۷۸؛ حجیة السنة، ص ۳۱۷